جُستاری درباره چگونگی پیدایش بهاییت و کارکردهای آن

فرقه استعماری

■ امیرعلی جهاندار ■

اشـاره: بررسـی و تورق کتب تاریخ دین و ادیان نشان می‌دهد فرقه‌های ضاله بسـیاری در کنـار ادیان به وجـود آمده‌اند که گاها هیچ سـنخیتی با فطرت دین نداشـته‌اند اما از میان تمام این فرق، «بهاییت» فرقه‌ای مهم برای جامعه ایرانی اسـت، چرا کـه در دوره‌هایی بویژه در زمان پهلـوی دوم این فرقه در راس حاکمیت سیاسـی نظام قرار داشـته و افراد بهایی متعددی در دستگاه حکومتی وجود داشته‌اند و اساسا بهاییت برای لطمه به شیعه از سوی انگلستان بنا نهاده شد؛ فرقه‌ای که خود منشق از «بابیت» است و بابیت خود برگرفته از فرقه ضاله دیگری به نام «شیخیه»است.

■■■

■ **بابیت فرقه‌ای از درون شیخیه**

بنیانگذار فرقه بابیه، سیدعلیمحمد شیرازی است. از آنجا که او در ابتـدای دعوتش مدعی بابیت امام دوازدهم شـیعه بود و خود را طریق ارتباط با امام زمان می‌دانسـت، ملقب به «باب» شـد و پیروانش «بابیه» نامیده شدند. سیدعلیمحمد در سال ۱۲۳۵ق در شـیراز به دنیا آمد. در کودکی به مکتب شیخ عابد رفت و خواندن و نوشـتن آموخت. شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسایی (بنیانگذار شیخیه) و شاگردش سیدکاظم رشتی بود و لذا سیدعلیمحمد از همان دوران با شیخیه آشنا شد، به طوری که چون سـیدعلیمحمد در حدود ۱۹ سالگی به کربلا رفت در درس سیدکاظم رشتی حاضر شد. در همین درس بود که با مسائل عرفانی، تفسـیر و تاویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد. قبل از رفتن به کربلا، مدتی در بوشـهر اقامت کرد و در آنجا به «ریاضت‌کشـی» پرداخت. پس از درگذشت سیدکاظم رشـتی تا مریدان و شاگردان وی جانشـینی برای او می‌جسـتند که مصداق «شیعه کامل» یا «رکن رابع» شـیخیه باشـد، میان چند تن از شاگردان رقابت افتاد و سیدعلیمحمد نیز در این رقابت شرکت کرد، بلکه پای از جانشینی سیدرشـتی فراتر نهاد و خود را باب امام دوازدهم شـیعیان یا «ذکر» او، یعنی واسـطه میان امام و مردم شمرد. ۱۸ تن از شاگردان سیدکاظم رشتی که همگی شیخی‌مذهب بودند (و بعدها سـیدعلیمحمد آنها را حروف حی: ح ۸ ی ۱۰ نامیـد) از او پیروی کردند. باب در طول عمر خود افکار و آرایی متناقض داشت. یک بار خود را حتی باب و وکیل امام زمان هم نمی‌دانست و بار دیگر خود را نبی خطاب می‌کرد. چندین مرتبه هم از سـوی عالمان به مناظره درآمد و پس از شکسـت ابراز ندامت و توبه کرد.

از کتاب «بیان» که آن را کتاب آسمانی خویش می‌دانست، برمی‌آیـد که خـود را برتر از همه انبیـای الهی و مظهر نفس پروردگار می‌دانسـته و عقیده داشـت با ظهورش آیین اسلام منسوخ و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است. علیمحمد خود را مبشر ظهور بعدی شمرده و او را «من یظهره‌الله» (کسی که خدا او را آشـکار می‌کند) خوانده است و در ایمان پیروانش بدو تاکید فراوان کرد. او نسـبت به کسانی که آیین او را نپذیرفتند خشونت بسیاری را سـفارش کرده است. وی از جمله وظایف فرمانروای بابی را این می‌داند که نباید جز بابی‌ها کسی را روی زمین باقی بگذارد. باز دسـتور می‌دهد غیر از کتاب‌های بابیان همه کتاب‌های دیگر باید محو و نابود شوند و پیروانش نباید جز کتاب بیان و کتاب‌های دیگر بابیان، کتاب دیگری را بیاموزند.

■ **بهاییت، فرقه‌ای منشعب از بابیت**

فرقه بهاییه، فرقه‌ای منشـعب از فرقه بابیه است. بنیانگذار آیین بهاییت، میرزا حسـینعلی نوری معروف به بهاءالله است و این آیین نیز نام خود را از همین لقب برگرفته اسـت. میرزا حسـینعلی در ۱۲۳۳ در تهـران بـه دنیا آمـد و آموزش‌های مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان و مربیان گذراند. پس از ادعای بابیت توسـط سیدعلیمحمد شیرازی در شمار نخستین گروندگان به باب درآمد و از فعال‌ترین افراد بابی شد و به ترویج بابیگری بویژه در نور و مازندران پرداخت. برخی برادرانش از جمله برادرش میرزا یحیی معروف به «صبح ازل» نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند. پس از اعدام علیمحمد باب به دستور امیرکبیر، میرزا یحیی ادعای جانشینی باب را کرد. ظاهرا یحیی نامه‌هایی برای علیمحمد باب نوشت و فعالیت‌های پیروان باب را توضیح داد. علیمحمد باب در پاسخ به این نامه‌ها وصیتنامه‌ای برای یحیی فرسـتاد و او را وصی و جانشین خود اعـلام کرد. پس از باب، عموم بابیه به جانشـینی میرزا یحیی معروف به صبح ازل معتقد شـدند و چـون در آن زمان یحیی بیش از ۱۹ سال نداشت، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت. امیرکبیر برای فرونشاندن فتنه بابیان از میرزا حسینعلی خواست ایران را به قصد کربلا ترک کند و او در شعبان ۱۲۶۷ به کربلا رفت اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیرکبیر در ربیـع‌الاول ۱۲۶۸ و صدارت میرزا آقاخان نوری، به دعوت و توصیه شخص وی به تهران بازگشت. در همین سال تیراندازی بابیان به ناصرالدین‌شاه پیش آمد و بار دیگر به دستگیری و اعدام بابی‌ها انجامید و چون شواهدی برای نقش حسینعلی در طراحی این سوءقصد وجود داشت، او را دستگیر کردند. اما حسینعلی به سفارت روس پناه برد و شخص سفیر از او حمایت کرد. سرانجام با توافق دولت ایران و سـفیر روس، میرزا حسـینعلی به بغداد منتقل شد، بدین ترتیب بهاءالله با حمایت دولت روس از مرگ نجات یافت. در بغداد کنسـول دولت انگلستان و نیز نماینده دولت فرانسـه با بهاءالله ملاقات و حمایت دولت‌های خویش را به او ابلاغ کردند. والی بغداد نیز با حسینعلی و بابیان با احترام رفتار کرد حتی برای ایشان مقرری نیز تعیین شد. میرزا یحیی که عموم بابیان او را جانشین بلامنازع باب می‌دانستند، با لباس درویشـی مخفیانه به بغداد رفت. در این هنگام بغداد، کربلا و نجف مرکز اصلی فعالیت‌های بابیان شد و روز به روز بر جمعیت ایشان افزوده می‌شد. در این زمان برخی بابیان ادعای مقام «من یظهره‌اللهی» را ساز کردند. می‌دانیم که علیمحمد باب به ظهور فرد دیگری پس از خود بشارت داده بود و او را «من یظهره‌الله» نامیده بود و از بابیان خواسته بود به او ایمان بیاورند. گفته شده فقـط در بغداد ۲۵ نفر این مقام را ادعا کردند که بیشـتر این مدعیان با طراحی حسینعلی و همکاری یحیی یا کشته شدند یا از ادعای خود دسـت برداشـتند. آدمکشی‌هایی که در میان بابیان رواج داشت همچنین دزدیدن اموال زائران اماکن مقدسه در عراق و نیز منازعات میان بابیان و مسـلمانان باعث شکایت مردم عراق بویژه زائران ایرانی شد و دولت ایران از دولت عثمانی خواست بابی‌ها را از بغداد و عراق اخراج کند.

بدین ترتیب در اوایل سـال ۱۲۸۰ق فرقه بابیه از بغداد به استانبول و بعد از ۴ ماه به ادرنه منتقل شدند. در این زمان میرزا حسـینعلی مقام «من یظهره‌اللهی» را برای خود ادعا کرد و از همین جا نزاع، جدایی و افتراق در میان بابیان آغاز شد. بابی‌هایی که ادعای او را نپذیرفتند و بر جانشینی میرزا یحیی (صبح ازل) باقـی ماندند، «ازلی» نـام گرفتند و پذیرنـدگان ادعای میرزا حسـینعلی (بهاءالله) «بهایی» خوانده شدند. میرزا حسینعلی با ارسـال نوشـته‌های خود به اطراف و اکناف رسما بابیان را به پذیرش آیین جدید فراخواند و دیری نگذشـت که بیشتر آنان به آیین جدید ایمان آوردند. میرزا حسینعلی پس از اعلام «من یظهره‌اللهی» خویش، به فرستادن نامه (الواح) برای سلاطین و رهبران دینی و سیاسی جهان اقدام و ادعاهای گوناگون خود را مطرح کرد. بارزترین مقـام ادعایی او ربوبیت و الوهیت بود. او خود را خدای خدایان، آفریدگار جهان، کسی که «لم یلد و لم یولد» است، خدای تنهای زندانی، معبود حقیقی، «رب ما یری و ما لایری» نامید. پیروانش نیز پس از مرگ او همین ادعاها را درباره‌اش ترویج کردند، در نتیجه پیروانش نیز خدایی او را باور کردند و قبر او را قبله خویش گرفتند. گذشته از ادعای ربوبیت، او شـریعت جدید آورد و کتاب «اقدس» را نگاشت که بهاییان آن را «ناسـخ جمیع صحائف» و «مرجـع تمام احکام و اوامر و نواهی»می‌شمارند.

■ **بهاییه پس از بهاءالله**

پس از مرگ میرزا حسینعلی، پسـر ارشد او عباس افندی (۱۲۶۰-۱۳۴۰ ق) ملقب به عبدالبهاء جانشین وی شد. پس از عبدالبهاء، شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی فرزند ارشد دختر عبدالبهاء، بنابه وصیت عبدالبهاء جانشین وی شد. نقش اساسی او در تاریخ بهاییه، توسعه تشکیلات اداری و جهانی این آیین بود و این فرآیند بویژه در دهه ۶۰ میلادی در اروپا و آمریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره‌ای بهایی موسوم به «مشرق الاذکار» به اتمام رسید.

تشـکیلات بهاییان که شـوقی افندی بـه آن «نظم اداری امـرالله» نام داد، زیر نظر مرکز اداری و روحانی بهاییان واقع در شهر حیفا (در فلسطین اشغالی) که به «بیت‌العدل اعظم الهی» موسوم است اداره می‌شود. در زمان حیات شوقی افندی، رژیم صهیونیستی در فلسطین اشغالی تاسیس شد و شوقی از تاسیس این رژیم حمایت کرد و مراتب دوستی بهاییان را نسبت به این رژیم اعلام کرد. پس از مرگ شوقی، بهاییان به دودسته بهاییان ارتدکس (که بیشتر در هند، آمریکا و استرالیا ساکن هستند) و بهاییان بیت‌العدلی (غالب بهاییان امروزی را تشکیل می‌دهند) تقسیم شدند و تاکنون در زیر لوای رژیم صهیونیستی، انگلیس، آمریکا و سایر استعمارگران به حیات خود ادامه داده و با تبلیغات گسترده پیروان خویش را افزایش می‌دهند.

■ **آیین‌ها و باورهای بهاییان**

تقویم شمسی بهایی از نوروز آغاز شده به ۱۹ ماه، در هر ماه به ۱۹ روز، تقسیم می‌شود و ۴ روز (در سال‌های کبیسه ۵ روز) باقیمانده که موسوم به ایام «هاء» است به‌عنوان ایام شکرگزاری و جشـن تعیین شده است. بهاییان موظف به نماز روزانه، روزه بـه مدت ۱۹ روز از طلوع تا غروب آفتاب (آخرین ماه سـال) و زیارت یکی از اماکن مقدسه ایشان، شامل منزل سیدعلیمحمد باب در شیراز و منزل میرزا حسینعلی نوری در بغدادند. بهاییان همچنین به حضور در «ضیافات» موظفند که هر ۱۹ روز یک بار تشکیل می‌شود. از جمله آیین‌های بهاییت که مغایرت بین با شـرع اسلام دارد، سـنت ازدواج است که در این آیین ازدواج با محارم- جز زن پدر- بلااشـکال اسـت و هر کس می‌تواند با خواهر، خاله، عمه و... ازدواج کند. همچنین مساله حجاب نیز در این آیین کنار گذاشته شده است. قبله آنها نیز نه خانه خدا بلکه مقبره بهاءالله است.

■ **بهاییت و مواجهه آنها با خاتم‌النبیین**

بابیان و بهاییان در اثبات نبوت سران و رهبران خود همانند باب و بهاء به دلایلی متمسـک می‌شوند. آنان درصدد تفسیر، توجیه و تاویل «خاتمیت نبوت پیامبر اسلام(ص)» برآمدند تا به‌زعم خودشـان ثابت کنند در اسلام، راه رسالت و ظهور نبی صاحب شریعت و دین جدید، باز است و آنچه ختم شده، نبوت رؤیایی و تبعی اسـت لذا وحی و الهام رؤیایی وجود ندارد! بعث رسول و نبی صاحب شریعت، ختم نشده، بل ظهور انبیای تابع و غیرمستقل که در خواب ملهم شوند، ختم شده است، بنابراین جمله «خاتم‌النبیین» دلالت بر ختم و انقطاع بعث رسول ندارد زیرا هر رسولی، نبی نیست تا از ختم نبوت، ختم رسالت هم لازم آید. در کل، آنها بر این باورند که در آیات و روایات خاتم‌النبیین و لانبی بعدی آمده است نه خاتم‌المرسلین و لا رسول بعدی. اما در رد این نظر باید گفت آنها در معنای نبوت و رسالت خلط کرده‌اند و ختم نبوت مستلزم ختم رسالت هم خواهد بود و مویداتی از قرآن و روایات و دلایل عقلی هم در این باره وجود دارد.

■ **سیاست و بهاییت**

رهبران بهاییت همواره بر جدایی دین از سیاست تأکید داشته و به دنبال آن، بر عدم پیوند بهاییت و بهاییان با جهان سیاست اصرار می‌ورزند. عباس افندی بر آن بود که «بین قوای دینیه و سیاسیه تفکیک لازم است» و هم او گفته است «بهاییان به امور سیاسی تعلقی ندارند» و مهم‌تر از آن، از منظر وی، «میزان بهایی بودن و نبودن این اسـت که هر کس در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی کند، همین برهان کافی است که بهایی نیست، دلیل دیگر نمی‌خواهد... ». بر همین مبنا، به پیروان خود حکم می‌کند و همچنین به آنان اطمینان می‌دهد: «به نصوص قاطعه الهیه، در امور سیاسی ابداً مدخلی نداریـم و رایی نزنیم». به گـواه تاریخ، رهبران بهایی، حکم جدایی دین از سیاست و عدم مداخله علمای روحانی در امور سیاسـی را تنها برای علمای اسـلام و ایران صادر کرده‌اند و خود را مشـمول آن حکم ندانسته و با تمام وجود در صحنه سیاست فعال بوده و هستند، کمااینکه در سطح هیات وزیران و نخست‌وزیری رژیم پهلوی حضور و فعالیت سیاسی داشته‌اند.

■ **فعالیت بهاییان در مسائل سیاسی**

برای شـناخت نقش بابیـت و ازلی‌گـری و بهایی‌گری در مشروطیت می‌توانیم فعالیت‌های اینها را به ۲ قسمت تقسیم کنیم: یک قسـمت، فعالیت تمهیدی و یک قسـمت، فعالیت به اصطلاح مباشرتی. برای شرکت در خود نهضت مشروطیت، فعالیت تمهیدی که اینها کردند، از دوره باب بوده و آن نسـخ شـریعت اسلام بوده اسـت. برای اینکه مقدسات اسلام را نابود کنند، آمدند به انواع شگردها عمل کردند که یکی از آنها مساله رجعت بود. میرزا حسـینعلی نوری مدعی بوده اسـت که: من امام حسین هسـتم که رجعت کرده‌ام به دنیا و برای ام سلمه زرّین تاج(قره العین) مدعی بودند که این فاطمه زهرا(س) است که به دنیا رجعت کرده اسـت. فعالیت‌های مباشـرتی آنان نیز در حوزه‌هـای مختلفی در ایران نظیـر کرمان و اصفهان انجام می‌گرفـت. البته این جریان با جریـان دینی‌ای که در نهضت مشروطه فعال بودند تفاوت‌هایی داشت.

■ **بهاییت و نقش آن در سرکوب نهضت جنگل**

شـبکه بهایی‌ها در شکست و سرکوب نهضت جنگل نقش اطلاعاتی و خرابکارانه بسیار مؤثر و مرموزی ایفا کرد، نقشی که تاکنون مورد بررسـی کافی قرار نگرفته است. احسان‌الله خان دوسـتدار، چهره سرشناس تروریسـتی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و «کودتای سرخ» را بر ضد میرزاکوچک خان هدایت کرد، به یکی از خانواده‌های سرشناس بهایی ساری (خانواده دوستدار) تعلق داشت. سردار محیی (عبدالحسین‌خان معزالسلطان)، همدست او، از اعضای خاندان اکبر بود که برخی اعضای آن بویژه میرزا کریم خان رشتی به رابطه با «اینتلیجنس سرویس» سـازمان اطلاعاتی و امنیتی انگلیس شهرت فراوان دارند. حداقل دو تن از برادران میرزا کریم‌خان رشـتی و سردار محیـی، مبصرالملک و سـعیدالملک را به‌عنـوان بهایی فعال می‌شناسیم. فتح‌الله اکبر (سردار منصور و سپهدار رشتی) برادر دیگر ایشان است که در آستانه کودتای اسفند ۱۲۹۹ رئیس‌الوزرا بود و نقش مهمی در هموار کردن راه کودتا ایفا کرد.

■ **بهاییان و کودتای رضاخانی**

همچنین در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که توسط رضاخان میرپنج و سیدضیاءالدین طباطبایی رخ داد، در کابینه سیدضیاء یکی از سـران درجه اول بهاییان ایـران به نام علیمحمدخان موقرالدوله وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحت شـد. این مقام نیز به پاس خدمات بهاییان در پیروزی کودتا به ایشـان اعطا شد. از سـال ۱۸۶۸ میلادی که میرزا حسینعلی نوری (بهاء) و همراهانـش بـه بندر عکا منتقل شـدند، پیونـد بهاییان با کانون‌های مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهایی‌گری در سرزمین فلسطین به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکای‌شـان در دستگاه اسـتعماری بریتانیا بدل شد. سفر سـال‌های ۱۹۱۳- ۱۹۱۱ عباس افندی به اروپا و آمریکا که با تبلیغات فراوان از سوی متنفذان محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود، نشانی است آشکار از این پیوند عمیق میان سران فرقه بهایی و کانون‌های مقتدری در اروپا و آمریکا. در دوران متأخر قاجاریه، تعداد قابل توجهی از بهاییان به‌عنوان کارگزاران سفارتخانه‌های اروپایی، بانک شاهی انگلیس، بانک استقراضی روسـیه، کمپانی تلگراف و برخی دیگر از نهادهای غربی فعال در ایران مشغول به کار شدند.

سـابقه عضویت بابی‌هـا و بهایی‌ها در سـفارت خانه‌های دولت‌های غربی در ایران بسـیار مفصل اسـت و برخی اعضا و خویشان خاندان نوری از نخستین بابیان و بهاییانی بودند که به استخدام سفارتخانه‌های فوق درآمدند.

■ **حمایت عبدالبها از بریتانیا در جنگ اول جهانی**

با شروع جنگ جهانگیر و پیوستن عثمانی به آلمان در جنگ با متفقین (انگلیس، فرانسـه و آمریکا)، روابط پیشوای بهاییان با غرب صلیبی شـدیدتر و نتیجتاً حساسیت و مخالفت دولت عثمانی با وی افزون‌تر شـد. این حساسیت و مخالفت به جایی رسید که جمال پاشا، «فرمانده کل قوای» عثمانی در جنگ با ارتش انگلیس در ناحیه شامات و فلسطین در اواخر جنگ اول جهانـی، تصمیم به قتل عباس افندی گرفت و تهدید کرد اگر بزودی مصر را فتح کند در مراجعتش، عباس افندی را به صلابه خواهد کشید!

شوقی نیز از «سوءظن شدید» فرمانده کل قوای ترک، جمال پاشا، نسبت به امر الهی و «مخالفت بی‌منتهای» وی با آن سخن گفته و می‌افزاید: وی «صریحاً اظهار داشت چون از دفع دشمنان خارج، انگلستان فراغت یابد به تصفیه امور داخل اقدام و در اولین قدم حضرت عبدالبها را» در برابر چشم مردم «مصلوب» و مرقد بها را «منهدم و با خاک یکسان خواهد کرد».

براستی دلیل این همه خشم فرمانده ارتش عثمانی در جنگ با انگلیس نسبت به عباس افندی و تصمیم وی به اعدام پیشوای بهاییت و تخریـب قبر بها، چه بود؟ منابع غیربهایی، علت این خشم را حمایت مؤثر افندی از انگلیس در آن هنگامه دانسته و بعضاً از واژه‌هایی چون «جاسوسی» و نظیر آن بهره می‌جویند.

به قول اسـماعیل رائین: خشم شدید جمال پاشا از عباس افندی، از «همکاری محرمانه و علنی بهاییان با قوای انگلیس» ناشی می‌شد «که در صدد تصرف فلسطین و حمایت از یهودیان بـود» و عباس افندی گندم در اختیـار ارتش نیازمند بریتانیا گذارد. اقدام عباس افندی به تامین آذوقه برای ارتش اشـغالگر بریتانیا در قدس، موضوعی مسلم بوده و منابع وابسته به بهاییت بدان تصریح دارند. خانم بلانفید در ص ۲۱۰ کتاب مشهور خود The Chosen Highway: (کـه بـه تصویب زعمای بهایی در اسـرائیل و انگلستان رسیده است) شرح می‌دهد که چگونه در جریان اشـغال قدس توسـط ژنرال آللنبی (فرمانده قشون بریتانیـا) در جنگ جهانی اول، عباس افندی انبارهای آذوقه را روی سـربازان گرسنه انگلیسی گشود. کمک عباس افندی به نیروهای اشغالگر، تنها در تامین آذوقه آنها خلاصه نمی‌شد، بلکه آنگونه که افسران انگلیسی مستقر در حیفا به لندن نوشته‌اند، آنان از «نفوذ» و «نظریات» پیشـوای بهاییت نیز برای پیشبرد مقصود خود بهره بسیار برده‌اند.

بهترین راه برای درک علت خشم حکومت عثمانی به عباس افندی، مطالعه رفتار عجیب انگلیسی‌ها با پیشوای بهاییت در همان مقطع بحرانی است؛ رفتاری که سرفصل‌های آن چنین بود: حفاظت شدید از جان عباس افندی و خانواده و یاران وی از دستبرد قوای عثمانی، احترام شایان و مساعدت‌های مستمر حکام بریتانیا در قدس به او و اطرافیانش پس از استقرار سلطه لندن بر قدس، بویژه اعطای لقب «سِر» و نشان شوالیه توسط ژنـرال آللنبی (به نمایندگـی از دربار لندن) به عباس افندی و شرکت در تشییع جنازه وی پس از مرگ و حمایت کامل از نوه و جانشین جوانش: شوقی افندی، در برابر مخالفان.

■ **چتر عنایت لندن بر سر پیشوا**

زمانی که سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس (و به قول شوقی: «دایره اطلاعات انگلسـتان») از تصمیم خطرناک جمال پاشا نسبت به پیشـوای بهاییت خبر دادند، دولت بریتانیا با فوریت برای نجات جان وی و نزدیکانش دسـت به کار شـد. آللنبی هنگام فتح حیفا (آگوست ۱۹۱۸) فرمان مخصوصی از امپراتور انگلیس دریافت کرد که دستور می‌داد همراه با نشانی از عضویت امپراتوری برای عباس افندی، بـه دیدار وی رود. پیرو این امر، آللنبی شخصاً «به زیارت مقام اعلی [مرقد باب در کوه کرمل] در حضور حضرت عبدالبها مشرف شد و به حکام عسکریین [امرای لشکر] سفارش کرد مقامات مقدسه بهاییان باید تحت محافظت و حراست حکومت [انگلیس] باشد و ابداً کسی تعدی نکند».

به تعبیر شوقی: زمانی که «سپاه انگلیز، غالب و منصور گشت و...دولت قاهره» بریتانیا در فلسطین «عَلَم برافراخت... سالار انگلیز بر حسب تعلیمات و سفارشات اکیده وزیر خارجه» انگلیس «به شرف» دیدار با عباس افندی «فائز گشت و در حضور» وی «به زیارت مرقد» باب نائل شد. امکان دیدار بهاییان با پیشوای خود فراهم گشـت و «الواح عدیده و رسـائل متعدده از قلم» عباس افندی «نازل و... به کمال آزادی در اطراف جهان منتشر گشت. و خلاصه: «مخاطرات» بزرگی که مدت ۶۵ سـال حیات بها و عبدالبها را احاطه کرده بود زائل شد و «سد سدید در پیشرفت امر» بهاییت برداشته شـد. پس از تحکیم پایه‌های قیمومیت انگلیس بر قدس، دولتمردان انگلیسـی حاضر در فلسطین، در نامه به لندن، پیشنهاد کردند بابت «خدمات صادقانه و مستمر» عباس افندی به «آرمان بریتانیا» و استفاده افسران بریتانیایی مستقر در حیفا از «نفوذ و نظریات ارزشمند» پیشوای بهاییت، نشان و لقب عالی امپراتوری به وی اعطا شد.

این پیشنهاد تصویب شد و ژنرال آللنبی (فرمانده کل قوای بریتانیا) همراه دسـتیارش ماژور تئودور پول، در آوریل ۱۹۲۰ رسـماً مراسـمی برپا کرد و بـه نمایندگی از دربـار لندن، به پیشوای بهاییان، لقب «سر» (Sir) و نشان «شوالیه امپراتوری» (Knight hood) داد.

■ **یهودیان و بهاییت**

در بررسـی تاریخ پیدایش و گسـترش بابی‌گری در ایران، نمونه‌های فراوانی از گروش یهودیان جدیدالاسلام به این فرقه مشـاهده می‌شود که به رواج‌دهندگان اولیه بابی‌گری و عناصر مؤثر در رشـد و گسترش آن بدل شدند. صرف نظر از انوسی‌ها (یهودیان مخفی)، نقش یهودیان علنی در ترویج و گسـترش کمی و کیفـی بابی‌گری و بهایی‌گری نیز چشـمگیر اسـت. اسماعیل رائین در کتاب واپسین جنبش قرون وسطایی در عصر حاضر که در اوایل پیروزی انقلاب اسـلامی ایران منتشـر شد، می‌نویسد: «بیشتر بهاییان ایران یهودیان و زردشتیان هستند و مسلمانانی که به این فرقه گرویده‌اند در اقلیت هستند. اکنون سال‌هاست که کمتر شده مسلمانی به آنها پیوسته باشد...»

سال‌ها پیش از رائین، در اوایل حکومت رضا شاه، آیتی، نظر مشـابهی ابراز داشت و به سلطه یهودیان بر جامعه بهایی ایران اشاره کرد: «این بشارتی است برای مسلمین که بساط بهاییت به طوری خالی از اهل علم و قلم شده که زمام خامه را به دست مثل حکیم رحیم و اسحاق یهودی و امثال او داده‌اند.»

رائین می‌نویسـد: «بهاییان از بدو پیدایش تا امروز همواره از جهـودان ممالک اسـتفاده کـرده و آنها را بهایـی کرده‌اند. می‌دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سـرمایه عجین شـده اسـت، یهودیان ممالک مسلمان که عده کثیری از آنها دشمن مسلمانان هسـتند و همه جا در پی آزار رساندن و دشمنی به مسلمین هستند، خیلی زودتر از مسلمان به بهاییت گرویده‌اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان برده و می‌برند و مقداری نیز به مرکز بهاییت (عکا) می‌فرستند».

■ **بهاییت و رژیم صهیونیستی**

رشد و بالندگی این فرقه در محافل بین‌المللی پس از استقرار رژیم غاصب صهیونیسـتی، مشروعیت بخشـیدن به یکدیگر همانند تایید رسمی شـوقی افندی در سال ۱۹۵۴ و تعریفات متعدد او از اسـرائیل در نامه‌نگاری بـا بهاییان و اجازه فعالیت آزادانه بیت‌العدل به‌عنوان بالاترین نهاد مرجع دینی در بهاییت در اسـرائیل از جمله شواهد بارزی اسـت که با اسناد تاریخی بخوبی قابل اثبات است.

از آنجـا که عمده ویژگی‌های رفتاری بهاییت با ویژگی‌های رفتـاری اسـرائیلی‌ها همخوانـی داشـت، بـا تشـکیل رژیم صهیونیستی و تشکیلات مرکزی بهاییت در شهر حیفا، این فرقه کاملاً در خدمت این رژیم قرار گرفت و فعالیت‌های آنها براساس خواسـته‌های اسرائیلی‌ها تنظیم شـد. در این میان بهایی‌ها از حمایت آمریکا و انگلستان نیز برخوردار بودند.

از سوی دیگر، فعالیت بهاییان بویژه در ارتباط با اسلام‌زدایی سـازگاری زیادی با روحیه محمدرضا پهلوی داشت. مجموعه این مسائل سبب شـد بهاییت برای حفظ موجودیت و تحقق اهداف خود در عصر محمدرضا شاه که برای آنها به منزله دوران طلایی بود، در زمینه گسترش روابط ایران و اسرائیل که کاملاً در راستای منافع آنها بود، به فعالیت قابل توجهی بپردازند.

تشکیلات مرکزی بهاییت در شهر حیفا و در کنار قبر «عباس افندی» قرار دارد. در دوران محمدرضا با توجه به نفوذ بیشـتر آمریکا و اسرائیل، تلاش فراوانی برای رسمیت بخشیدن به فرقه بهاییت می‌شد زیرا آنها نقش مؤثری در تثبیت رژیم سلطنتی و حکومت شاه داشتند به گونه‌ای که بسیاری از نزدیکان شاه و خاندان پهلوی و عده زیادی از کارگزاران و متولّیان پسـت‌های حساس و کلیدی کشـور بهایی بودند. بهاییت در تمام دوران سلطنت پهلوی و در مقاطع حساس، به‌رغم ادعای غیرسیاسی بودن، هماهنگ با سیاست‌های موردنظر رژیم و در جهت تثبیت موقعیت آن تلاش کرد. تایید انقلاب سـفید شـاه، همکاری با سـاواک، جلب حمایت دولت‌های بزرگ از شـاه و سلطنت او به وسـیله اسـرائیل و عضویت در حزب رستاخیز، قسمتی از مواضع سیاسی فرقه یادشده بود. رژیم صهیونیستی با حمایت همه‌جانبه از فرقه ضاله بهاییت و نفوذ دادن آنها در پسـت‌های کلیدی هیات حاکمه رژیم شاه بویژه در دربار، دولت و ارتش در جهـت اغراض و اهداف خود و ضربه زدن به فرهنگ اسـلام و مسلمین بویژه به مردم ایران و فلسطین به‌عنوان یک ابزار، نهایت بهره‌بـرداری را در جنبه‌های مختلف به عمل می‌آورد. در واقع می‌توان گفت یکی از عوامل مؤثر در بسـط و گسـترش روابط ایران و این رژیم، بهاییان بودند که نقش مهمی را در این زمینه ایفا کردند.

■ **بهاییت و مقابله با جمهوری اسلامی**

پیوند وثیق بهاییت با قدرت‌های استکباری دنیا و همکاری سران بهایی با قدرت‌طلبان جهانی، در جهت تامین اهداف خود پیروان این فرقه را به تقابل با نظام جمهوری اسلامی سوق داده اسـت؛ اجازه فعالیت آزادانه به بیت‌العدل بهایی در فلسـطین اشـغالی و مدیریت سران بهایی در شـبکه‌های ضد جمهوری اسلامی در خارج از کشور گواهی عیان در اثبات این مطلب است.